



تفهیم موضوع قرآن کریم

حجة الاسلام علی رهبر
عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی
دانشگاه صنعتی اصفهان

مقدمه

از دیرباز، دغدغه تدوین مجموعه‌ای پیوسته، روشنگر، معرفتی و کاربردی ویژه نسل خواستار و جویاکه در تیررس هجمه‌های گوناگون آخرالزمانی است در دل و اندیشه داشتیم که بعد از مشورت با دوستان صاحب‌دل و اندیشه، سلسله‌ای را آغاز می‌کنم که معرفت اعتقادی - اخلاقی و رفتاری جوانان صاحب فطرت خداخواه را ژرفا و عمق بخشد.

برای تکامل و مصونیت یافتن از شبیخون‌های پنهان و آشکار غارتگران میراث فرهنگی - معنوی، راهی به جز تفقه و عمق‌نگری در مکتب پایدار قرآن و سنت نیست.

گرچه تفسیر از حمد تا ناس، آثار و برکت‌های ویژه‌ای دارد اما تفسیر موضوعی - آن هم از بنیادی‌ترین موضوع‌ها که اوّل الدّین معرفته (۱) - در این برهه، ضربتی تر و کارسازتر است.

این نوشتار دنباله‌دار، نیم‌نگاهی به ساختن بنیادهای فکری نسل و نیم‌نگاهی به راهبردهای متناسب با رشد نسل دارد که خدای را به امداد ویژه می‌طلبیم تا این سلسله از آفت‌ها مصون ماند و پسند حضرتش باشد.



○ خدایی که باید شناخت

عشق و گرایش فطرت و عطش یافتن خدا در طول تاریخ زیست معنوی انسان، همواره با آفت‌ها، سوء بهره‌ها و کژ فهمی‌ها، همراه بوده است.

متن وحی و سنت نبی اکرم (ص) و امامان نصب شده از سوی خداوند، این هنر را دارند که تصحیح بینش، گرایش و اخلاق و رفتار را در اولویت قرار دهند تا با اعتدال حاکم بر آن‌ها، راه افراط و تفریط، مسدود شده و ایمان داران همواره بر صراط معرفت و رفتار درست، پایدار و چالاک و بیشتاز بمانند. بنابراین تصریح پیشوای نخست، حضرت امیرالمؤمنین، خداوند ما را در زمینه شناخت کامل صفات خود، اشراف و تسلط نداده (به دلیل نداشتن ظرفیت) اما در حد ضرورت و ظرفیت هم، محروممان نساخته است:

○ لم يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَلَمْ يَجْعَلْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ ○ (۲)

امام علی بن ابیطالب به منظور شرح و تفسیر مقاصد قرآن بعد از خاتم انبیاء نهایت کوشش را نموده‌اند تا در خطبه‌ها و سخنان گوناگون کوتاه و بلند، خدا را در اندازه‌ای که بشر با همه محدودیت‌های فهم ما از خدای بی نهایت قدرت ادراک دارد، معرفی نمایند. آهنگ و تصمیم نگارنده در این سلسله، رویکرد به قرآن است و شرح آیات با امداد از سنت نبی اعظم (ص) و گفتارهای تفسیرگر پیشوایان نور (ع).

ذات خدا بی نهایت است و هیچ پیرایه‌ای چونان کاستی، عیب، محدودیت، تغییر، نیاز، وابستگی و نسبیّت و آنچه او را در حدّیک مخلوق پایین می‌آورد، در شأن او نیست. این معرفی کامل را در سطر سطر کتاب خدا می‌بینید.



و اما صفات خدا

ذات خدا با صفات او یگانگی دارد؛ آن هم وحدت حقیقی که رنگ هیچ گونه تعدد نمی‌پذیرد. حتی تعبیر صفات (جمع صفت) را برای فهم بهتر بشر ذکر می‌کنند. خداوند یک ذات کامل بی عیب است. نه چونان بندگان که روزی متصف به علم نبودند، آنگاه عالم شدند و علم آنها در قیاس با مجهول‌هایشان، قابل سنجش نیست. ذات ما جدا است و صفات ما هم جدا. صفت‌های ما بر ما عارض می‌شود. مانند آب که گرم نبود و در اثر حرارت گرم می‌شود. باز صفات ما منفک از یکدیگر است: روزی قادر (محدود) بودیم ولی



عالم نبودیم؛ آنگاه صفت علم (محدود) هم افزوده شد. پس ماجرای مخلوقات چنین است که ذات آنها جدای از صفاتشان است و صفاتشان جدای از یکدیگر. اما خداوند، تعدد در ذات و صفت و تعدد در صفت ندارد. بلکه یک ذات کامل است. تنها برای ما بندگان، متعدد تفسیر شده است تا با ذات صمدی و بی عیب او آشنا شویم.

عالم موجود را که برانداز می‌کنیم، اثر صفات حق است و هر خوبی که در مخلوق‌ها وجود دارد به نحو عالی‌تر و کامل‌تر در ذات علت هستی بخش، موجود است. ما هر چه داریم از او است و او هر چه دارد، از کسی یا جایی نگرفته است؛ همه کسان، پدیده‌ها و جای‌ها از اوست:

● مع کل شیء لا بمقارنه و غیر کل شیء لا مزایله ● (۳) «خداوند با هر پدیده‌ای هست نه به معنای قرین و همسایه و همراه بودن و خدا غیر از هر پدیده‌ای است؛ نه به این معنا که دیگر در آنجا حضور ندارد.»

البته این جمله دشوارترین سخن نهج البلاغه از حیث ادراک ما است که امام خمینی (ره) در پیامی به کنگره هزاره نهج البلاغه، گوشزد کردند.

شناخت صفات خدا، منجر به تقویت ایمان ما بندگان می‌شود و فرم یافتن در تعامل با آن ذات بی همتا.

ما باید با خدا دوستی کنیم و باید دوست خود را بشناسیم. خداوند برای کمال یافتن ما، گونه‌ای با ما سخن گفته است که گویی کاری جز تعالی دوست خود ندارد. با آنکه هر چه داریم و حتی خود ذات ما از اوست، ولی در عرصه رحمت بخشی، بسیار صمیمانه و مهربانانه با ما سخن می‌گوید.

بسیاری از مشکلات ما به این دلیل است که با اسمای نیکوتر و صفات خدا به گونه عمیق آشنا نیستیم و یا ایمانمان قوت نیافته. هم اکنون نمی‌خواهم مثالی در این باب بزنم؛ همه حرف‌های ما در شروع معرفی صفات او، خواهد آمد:

خدای «اعلی» و بنده متصل به اعلی چرا برتر است؟

در آیات مرتبط (واژه‌ی اعلی و هم خانواده آن) توجه کنید:

۱. و أنتم الأغْلون ● (آل عمران / ۱۳۹)

۲. و لله المثل الأعلى ● (نحل / ۶۰)

۳. أنك أنت الأعلى ● (جلد / ۶۸)

۴. غلوا فی الارض ● (قصص / ۸۳)



۵. ﴿وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾ (روم / ۲۷)

۶. ﴿وَاتَّخَذَ الْأَعْلُونَ﴾ (محمد / ۳۵)

۷. ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ (اعلی / ۱)

۸. ﴿الْأَبْتَاءَ وَجِهَ رَبِّهِ الْأَعْلَى﴾ (لیل / ۲۰)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. الَّذِي خَلَقَ فَسُوَّى. وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى. وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى. فَجَعَلَهُ ثَعْلًا
أَحْوَى.﴾ (۴)

برگردان: با نام خداوند بخشاینده مهربان (آغاز می‌کنم)

«ای پیامبر! با نام پروردگار برترت تسبیح گوی.» همان کسی که آفرید و اعتدال بخشید. و آن که تقدیر نموده و هدایت کرد. و همان که چراگاه را بیرون آورد (رستنی‌های مزارع را). پس آن را خشک و سیاه ساخت.»

تسبیح، منزّه دانستن است. چشم که می‌بندیم و هستی و وجود را در نظر می‌گیریم، تمامی پیرایه‌ها را از آن دور می‌کنیم. حکمای اسلامی نام این هستی بی‌متد و شرط و بی‌کاستی و نامحدود را صرف‌الوجود می‌نامند؛ یعنی وجود خالص و بی‌پیرایه. آنگاه به دنیای بیرون که سر می‌زنیم، موجودات را قرین و همراه با زوال و تغییر و وابستگی می‌بینیم.

حضرت ابراهیم (ع) برای ثابت کردن هنر خدای هستی آفرین، هنگام دیدن ستاره، فرموده: «این صاحب من است» تا هنگام افول و ناپدید شدن، ضعف آنها را بنمایاند و بعد از آن ماه را دید و پنهان شدن خورشید را دید، فرمود: «من روی خود را به سوی خدایی نمودم که آسمان‌ها و زمین را (بدون تقلید از طرح پیش ساخته) آفرید...» (۵)

این ماجرا، یک الهام است که فطرت سلیم انسان در بدو امر طالب خدای بی‌افول و بی‌غروب و بی‌زوال است.

خدایی که قرآن به عنوان ربّ العالمین معرفی می‌نماید، با هر پدیده‌ای هست و هیچ جای هستی از او خالی نیست؛ گر چه حضور خدا را درک نمی‌کنیم.

سرپاداش داشتن ذکر (سبحان‌الله) و عنایت به تکرار آن، رسوخ یافتن این باور است که گمشده‌ی فطرت شما، همان خدایی است که انبیاء معرفی کرده‌اند و تمام موجوداتی که محدودیت، کاستی، تغییر و زوال دارند، «سبحان» نیستند.



بدین سبب، خدایی که سبحان است و تکیه‌گاه همه هستی، باید «اعلی» باشد. اعلی بودن نه به این معنا است که دیگران هم «علو» دارند ولی خدا علو بیشتری دارد. چنین تفسیری هرگز با متون ما سازگاری ندارد.

مانند «الله اکبر» که بیشتر مردم، آن را بد می فهمند؛ تصور غلط این است که دیگران بزرگند ولی خدا بزرگتر. تفسیر درست این است که خدا بزرگتر از آن است که توصیف شود. برخی از حکمای ما چونان ملاصدرا، همه موجودات را تجلیات خداوند می دانند و تنوع آنها را، پرتویی از صفات خداوند و این برداشت خود را برخاسته از متون اسلامی و مشرب پیش‌کسوتان بر حق، می دانند.

برخی از ترجمه‌های قرآن، در ترجمه سیخ اسم ربک الاعلی، کلمه اسم را با افزودن «به» آورده‌اند؛ به نام پروردگارت؛ حال آن که در این آیه، اسم به تنهایی آمده است. تحقیق این مطلب که چرا اسم را باید تسبیح گفت (سیخ اسم...) جایگاه و مجال دیگری را می طلبد.

سر «اعلی» بودن خداوند در آیات بعدی آمده است:
الف) خلقت او، ب) تسویه و ایجاد اعتدال او، پ) تقدیر او، ت) هدایت او، ث) رویانیدن او، ج) ایجاد تحول بعد از مرحله سرسبزی.

الف) خلقت

خلقت، یک معنای حقیقی دارد و یک معنای مجازی. حقیقی نیز گاهی بدون اذن است که کار پروردگار است و گاهی با اذن خدا که به دست اولیای خداوند و با اجازت و اذن خدا، تحقق می یابد. معنای حقیقی خلقت، پدید آوردن و ایجاد کردن است. چیزی که هم اکنون در عالم وجود، نیست، ایجاد می شود. در آیات متعدد، بر روی این کار شگفت خداوند، تکیه شده است:

«...ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذباباً ولو اجتمعوا له...» (۶)

«کسانی را که جز به خدا می خوانند، هرگز توانا نیستند که مگسی بیافرینند؛ گر چه همه آنها اجتماع و همکاری نمایند.»

گاهی پیامبری به اذن خداوند در «گل» می دمد و جماد، تبدیل به پرنده می شود:

«و اذ تخلق من الطین کهیثه الطیر باذنی فتنفع فیها فتکمون طیراً باذنی...» (۷)

اما تمام کاشفان و مخترعان علم، قادر نخواهند بود که عنصری یا حیوانی یا روحی را که لباس هستی نبوشیده است، مزین به زینت وجود و هستی بکنند.



تمام شکفتی‌هایی که بشر، نیامان می‌دهد، بهره‌گیری از پدیده‌هایی است که در عالم ایجاد شده است؛ تنها فرمول ترکیب و مونتاژ و چینش را پیدا می‌کنند؛ آن هم با مغزی که خداوند، هدیه کرده است.

آری خدای خالق، اعلی است.

به جاست که توسعه بحث خالق بودن خدای را به هنگام طرح اسم «خالق» واگذاریم.

ب) تسویه و ایجاد اعتدال او

یکی از معانی «عدل»، توازن و اعتدال است که از ذره تا کهکشان زیر پوشش آن در آمده‌اند. این توازن و تسویه، در همه ناحیه‌ها است؛ تا چه موجودی مورد طرح باشد؛ اگر انسان باشد که در چند موضع بدان اشارت رفته است. از جمله سوره مبارکه شمس:

«ونفس و ما سواها»، «قسم به جان و آن کس که آن را تسویه کرد.»

در اینجا «تسویه» به «نفس» (روح و جان) نسبت داده شده است و در سوره مبارکه انفطار آیه ۷ می‌فرماید: ﴿الذی خلقک فسواک فعدلک﴾ «همان کسی که تو را آفرید، آن گاه تسویه کرد و اعتدال بخشید.» در اینجا بحث بر سر «جان» نیست بلکه ضمیر «ک» (تو) را به گونه‌ی جامع آورده است.

اعتدال جسم و روح چونان اعتدال در همه هستی سراپای وجود آدمی را فرا گرفته است. بحث «مسوی» (تسویه‌گر) بودن خدا در جایگاه ویژه خود بحث می‌شود.

ب) تقدیر او

خدای حسابگر در آیه ۴۹ سوره قمر می‌فرماید: ﴿اناکل شی خلقناه بقدر﴾ «ما تمام پدیده‌ها را به اندازه و قدر خاصی، آفریده‌ایم.»

و در سوره رعد آیه ۸ فرموده است:

﴿وکل شی عنده بمقدار﴾ «هر چیزی در پیشگاه او، اندازه معینی دارد.»

تمام نظام عالم – همان گونه که هر روز اخبار پژوهشی تأیید می‌کند. مجموعه‌ای متصل، هماهنگ، یک پارچه و مکمل است.

خلل یابد همه عالم سرا پای
اگر یک ذره را برگیری از جای
اینجا هم بحث توازن به طور جدی تری مطرح می‌شود؛ با یک فرق که میان مسوی و مقدر بودن خدا





در سنجش عادلانه و ایجاد توازن تفاوت وجود دارد: در تقدیر، بحث توازن به صورت سامان دادن عناصر و اجزاء تشکیل دهنده است و دادن برنامه حرکت به تمام پدیده‌ها که به سر منزل هدف، راه یابند اما در تسویه، اعتدال ارگانیک و شکیل شدن و موزون و هماهنگ در ساختار و هیأت شدن، مطرح است.

بحث «مقدر» بودن خدای حسابگر را به جایگاهی دیگر مژکول می‌کنیم.

ت) هدایت او

هدایت در چند حیطه مطرح است:

- در حیطه پدیده‌ها و رستنی‌ها

- در حیطه حیوانات

- در حیطه انسان و فرشته و جن

در حیطه انسان، به چند شکل، عملی می‌شود:

۱. نشان دادن راه و چاه، تا انسان بهترین انتخاب را داشته باشد.

۲. محروم نکردن فیض هدایت‌رسانی به مؤمنی که راه هدایت را انتخاب کرده است و این همان است که در نماز می‌خوانیم.

۳. خاصان برگزیده — به دلیل نیاز وافر به راهنمایی خدایی - هدایت به امر می‌کنند و برخوردار از الهام‌های خداوندی‌اند.

«هادی» بودن خدا را در ورق‌هایی دیگر و در نوشته‌های دیگر، طلب کنید.

ث و ج) رویانیدن رویدنی‌ها و روبه زوال بردن بعد از مرحله سرسبزی که در جایگاهی دیگر و با نشاطی مضاعف مطرح خواهد شد.

بزرگ تکیه‌گاه هستی

﴿و هو الَّذی بیدء الخلق ثمَّ یعیده و هو اهُون علیہ و له المثل الاعلی فی السَّموات و الارض و هو العزیز الحکیم﴾ (۸)

«او است که خلقت را آغاز می‌کند و آن‌گاه تجدید می‌کند و این بر او سهل تر است و در آسمان‌ها و



زمین توصیف برتر متعلق به او و عزیز و حکیم او است.»

آغاز و بازآفرینی هنر او است و در دید ما آفریدن از عدم و ایجاد موجوداتی که نبوده‌اند، سخت‌تر از بازگرداندن پدیده‌هایی است که برخوردار از هستی بوده‌اند ولی در یک ساختار جدید، لباس تجدد، می‌پوشند؛ اما برای خدا فرقی ندارد. اگر فرق داشته باشد، نشان کاستی در توان خالق است و چنین کسی به خاطر ضعف و ناتوانی، نمی‌تواند مبدأ هستی باشد.

پرسش این است که چرا در آیه فوق آمده است: و هو اهون علیه، یعنی اعاده و بازگردانی هستی بر او آسان‌تر است؟

پاسخ: خداوند با انسان‌هایی سخن می‌گوید که از پشت همه ناتوانی‌ها به کار خالق می‌نگرند و خلقت از عدم را دشوارتر از بازگرداندن دوباره در ساختاری جدید می‌دانند.

آیه‌ای است که می‌تواند مطلب را تکمیل نماید:

﴿افعینا بالخلق الأول بل هم فی لبس من خلق جدید﴾ (۹)

آیا از آفرینش نخست، در ماندیم که آن‌ها از خلق پدیده‌ها در ساختاری جدید در اشتباه و شبهه‌اند؟ این آیه شریفه را آوردیم تا ﴿وله المثل الاعلی﴾ را طرح کنیم.

گویی برای ذهن‌ها این پرسش مطرح می‌شود که چرا خداوند بدون هیچ تکلفی، مخلوقات را می‌آفریند و در ساختارهای تازه باز می‌گرداند؟ جواب می‌فرماید که:

زیرا توصیف برتر و صفات کامل (حدّ نهایی هر کمالی) ویژه او است و چون عالم و قادر و حکیم و بی‌رقیب و قاهر است.

ماتریالیست‌ها که نقطه اصلی و تکیه‌گاه همه هستی را، ماده اولیه می‌دانند، آیا می‌توانند هنر ایجاد رنگارنگی هستی و کهکشان بودن اتم و دنیای بی‌هم تنیده و پیچیده موجودات را که پژوهشگران را به اعجاب واداشته، به یک ماده کر و کور نسبت بدهند؟ کدام عقل سلیمی می‌پذیرد؟ و آن‌گاه در یک تحول عظیم و دگرگونی بنیادی، هستی را در ساختار جدید برگرداند! همه جا ناظمی از بیرون، رژه بیکران سلول‌ها و ملکول‌ها و اتم‌ها و کهکشان‌ها و سیارات و ثوابت را، هدایت می‌کند که از میان بی‌نهایت صورت احتمال که پیش روی پدیده‌ها است، بهترین شکل، تحقق بیابد. همه جا تصادف به هم می‌ریزد ولی در دید ساده انگارانه معتقدان به آن، سامان می‌دهد! بسی جای حیرت است! ذات ما به دنبال «اعلی» می‌گردد و طراحی خالق چنین است که سیستمی در نهاد ما نهاده است که به دنبال او بدویم. در انتهای آیه ۲۷ روم، عزیز و حکیم بودن خدا آمده است.

عزیز یعنی با صلابت، بیرون از حدّ تصور، که بالاتر از آن امکان ندارد و از آن جهت فرد محبوب را عزیز می‌نامند، که چنین ذات با صلابتی که قاهر و غالب و قادر است، گمشده فطرت‌های ما است.



بندگان به هر میزان که صلاحتی بیابند (به شرط نبودن مانع در پذیرش مردم) در دیده دیگران، محبوب و عزیز می شوند.

حکیم، خدایی است که با تقدیر و تدبیر و مصلحت، کاری را شکل می دهد. آمدن صفات خاصی از خداوند در انتهای هر آیه، متناسب با بحث مطالب قبل از آن است و از آنجا که خلقت و اعاده آن در قبل از دو وصف عزیز و حکیم، می بایست گونه ای مطرح شود که بندگان تلاوت کننده، باورشان تقویت شود، این دو وصف را ذکر فرموده است. اگر خداوند یاری کند، این سلسله تداوم می یابد.

منابع و مصادر:

۱. سرآغاز دین، معرفت یافتن به خداوند است.
۲. نهج البلاغه، خطبه ۴۹
۳. نهج البلاغه، خطبه نخست
۴. سوره اعلی / آیه ۱
۵. سوره انعام / آیات ۷۶ تا ۷۹
۶. سوره حج / آیه ۷۳
۷. سوره مائده / آیه ۱۱۰
۸. سوره روم / آیه ۲۷
۹. سوره ق / آیه ۱۵

